
PRESERVATIVES LEATHER
APPLIED
ON 27/12/77

رساله علم تیراندازی



بسم الله الرحمن الرحیم

تیر روی ترکش زبان وزه کمان معانی وبیان حمد حکیمی ست
که تیر با کمان پیوند داده بیت تیر روی ترکش نازست مژگان شما
ایکمان ابرو ولی داریم قربان شما ∴ وکجا نزامصدر راستان نموده
صنایع تیر اندازی نشان تیرکی صنعت اوست وقواعد کمانداری
نمونه بدایع حکمت اوست سرعت اندیشه را افکنده در دامان تیر
عادت خمیازه در جیب کمان انداخته ∴ وپر وبال خدنگ

نظر

فطرت وزهکیر ابهام طبیعت نعمت صاحب قاب قوسین که تیر فلک

وچرخ مقوس (کماندان) در شست اختیار این دو عالم چون دو خانه کمان در

قبضه اقتدار ذوالاصابع زبانی او دو عالم سوده نعلین نشان

نقشش یا ... قاب قوسین چو مرکز در محیط قاب قوسین زاو

ادنی همان یک قوس یابین وجودش باعث ایجاد عالم غبار

آستانش خاک آدم وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه

اجمعین رباعی کردی چو درود مصطفی ورد زبان در شان علی سحابه

نظر کن ونسبت آن در صلی علی محمد رمزی هست بجنبش ثنا کن

وصلواة بخوان اما بعد مولف خاکی نهاد سید امین الدین

ولد میر محمد هاشم بن سید احمد نجفی اند خودی از اولاد سید

ابو البرکات قدس سره وعرف ایشان سید برکه بود که با صاحب قران

[illegible]

اعظم کشورکشای عرب و عجم مرور مغفور یعنی حضرت امیر تیمور را بمدد

ظاهر و باطن ممد و معاون بودند چنانچه احوال ایشان در تیمور نامه و

تزک تیموریه مفصل مرقوم ست چون از تمادی ایام اشتغال تعبیر آلذر

داشت بر خود لازم گماشت که آنچه نکته مقدمات این علم شریف

درین مدت دریافته با مولفات استاذه دیگر آنرا علاوه ساخته

یعنی باشد

بطریق سوره نسخه جامعه ترتیب داد تا هر که شایق این فن شریف

باشد شتاب ازو بهره یاب گردیده بدعاء عاقبت این مولف

یاد آورند که العاقبت بالعافیت امین و منه التوفیق و به

٢٥

نستعین و موسوم بکلمات الرّمی کرده شد بر مقدمه و هشت

و پنج کلیه و خاتمه اختتام کرده شد اما در حقیقت آنگاه باتمام رسد

که از نظر کیمیا اثر خداوندگان شهنشاه هفت اقلیم فلک تخت خورشید

بالم

دیهیم چراغ دودمان صاحب قرانی دستور العمل ملک گیری و جهان
بانی ابد رحمت رب العالمین ظل الله فی الارضین ابو الفتح
المغازی محمد شاه بادشاه غازی ابد الله اقباله و خلد و جلاله
بگذرد سے جهانی کهنه سال و پر بنیاد :: ندارد هیچ شاه نوجوان یاد
کله گوشه رسانده تا خور و ماه :: عروس دهر زین داماد دلخواه ::
چون جمیع کمالات و آیینه ذات والا بود علی الخصوص این علم شریف
را چنان بکمال رسانیده بودند که هیچ دقیقه از دقایق این علم
واگذاشت نشده چنانچه غزلی در تعریف تیر اندازی ذات والا
بخاطر نیاز مند والا و کشته بقید قلم آورده غزل بکمانی نوکه برد
گرو زابروها :: بسته خوبان پری چهره زه از گیسوها :: دعوی مو شگافی
بکند شانه بزلف :: میکند با خدنگ تو زیک مو موها ::

صاف شستان همه در دور کمانداری تو کرده از توده بدیوار خجلت

روها کیست بهرام که بهرام فلک چون مه نو کند از سهم کمان تو تهی

پهلوها پیشش زور تو که سرپنجه ز مژگان بردی دعوی سخت کمانی

چکند ابروها شیخ کمانی ترا تا که تماشا کردند در رگ سخت کمانان

شده خون تیروها کیست عالم که کند مدح تو گفته است اثیر حلقه

در گوشش کمان تو زخم بازوها کماندار پیشش دست بهرام را بر چوب [illegible]

ابروها

وقدر قدر انداز آن قضا و قدر را شکسته صاف شستیش رنگ

از چهره گل و رژه از دهن بلبل ربوده و شکست کرد اگر بهرام گور روز سنجم

داستان درین زمان میبود از نظاره موشکافی و هنرپردازی

این برگزیده دورگیتی و سرافراز عالم هستی کمان آسا دوچرخ

وش سجده اعتراف بکمال این حضرت نقص خویش بجا آورده

حلقه

حلقهٔ شاگردی بگوش جان میکشیدندی بلکه همچون سوفار تیر دهن

از حسرت باز ماندندی و اکثر از آن حضرت درین علم کارهاوست

بسته بمشاهده پیوسته و امور شاقه بمنزله خوارق بظهور آمده خرقاً

یکی روز شاهنشه شیرگیر * بدولت برآمد بنخچیر شیر * ز فوج پلنگان

نصرت پناه * عنان تاب شد سوی نخچیرگاه * درآمد بزد نعره

برتند شیر * ز فوبان کمان خواست وز جعبه تیر * کمان را چو پیوست

ناوک بزه * زه بر گوشه برخواست آوازه * درآمد دران چون

کامیاب * تو گوئی که در قوس شد آفتاب * چو از شست صافش

رها تیر گشت * بنا رگ نشست و ز پشتش گذشت * ازین صاف

شستی که دید آسمان * نهیکرد قالب بزنگ کمان * قضا نقش حیرت

چو تصویر شد * قدر چشم حیران چو زه گیر شد * بنازم بآیین شاه رستم نبرد

زیک تیر انگیزد از شبر گرد ٭ تا درین تیره خاکدان از تیر نام و نشان و

از ماه نو کمان هلال دور بر دوش آسمانست اعداد او خیره سرا و معرض

سهام دوران و از قتل شان تیغ وز عید قربان باد ٭ از هر کناره تیر دعا

میکنم روان ٭ باشد کزین میانه یکی کارگر شود ٭ و خوارق که درین

مدت سی سال در سلطنت والد بظهور پیوسته فقیر مولف بسبب طوالت

کلام بقید قلم نیاورده لهذا اختصار این لازم کردید و هو العلام الغیوب

مقدمه در بیان وجوب تیراندازی فضیلتهای آن که از قرآن و اخبار

و آثار ثابت شده و نبات و ادعیه و تعویذات و نزول کمان

بر مهتر آدم علیه السلام و در بیان اسباب تیراندازی و اوقات

آن و آسامی استادان و احوال حضرت میر کلنگ قدس سره

و حکایتهای بعضی تیراندازان کلیه اول در بیان گرفتن مشت هر سه

اوستان

اوستادان و هنر و عیب آن مشتملست بر دو جربه جربه اول در بیان

مشت هر سه استادان جربه دوم در بیان هنر و عیب آن کلبه دوم

در بیان اختیار کردن شست و هنر و عیب آن منحصر بر دو جربه — جربه اول

در بیان اختیار کردن شست جربه دوم در بیان هنر و عیب آن کلبه سوم

در بیان اشکال استادن اوستادان و در فرستادن تیر کلبه چهارم

در بیان کششهائی کمان و آنچه بدان متعلق دارد مشتملست بر سه جربه

جربه اول در بیان کششهائی کمان جربه دوم در بیان هنر و عیب آن

جربه سوم در بیان حد و کشش ها کلبه پنجم در بیان فرستادن

تیر و این عبارتست از استادن و کشیدن و گشادن و کندن

و گذاردن و راندن و جهندن کلبه ششم در بیان آغاز اموختن

تیر اندازی و دانستن مقدار نشانه مشتملست بر دو جربه جربه اول

و پی طریق پوستن و پیچیدن آن بر کمان کلمهٔ یازدهم در بیان چاشنی

کمان و وزن تانک کلمهٔ دوازدهم در بیان جستن و فتح تیراندازی

چنانچه راستانه و چپانه و پت و بلند کلمهٔ سیزدهم در بیان صفت

کشیدن کباده که آن را لازم و لزم و قاعده و علفق و پتنوک و زحوم تیر گویند

و طریق شناختن آن کلمهٔ چهاردهم در بیان هنر شیخ کامی کلمهٔ پانزدهم

در بیان انواع زه و وزن آن و هنر و عیب زه و طریق شناختن

و بستن کلمهٔ شانزدهم در بیان انداختن تیر پرتاب و غیره تیرهای

دور اندازی و بیان اسباب آن کلمهٔ هفدهم در بیان انداختن

تیر خاکی و وزن آن و کمان و زه و دور کمان و مسافت نشانه

کلمهٔ هژدهم در بیان وصف ناوک و انداختن تیر ناوک و سبب

وضع کردن آن و در بیان تخش و بیان حاجت آن و ترتیب تجربه

جزء اول در بیان وصف ناوک و انداختن تیر ناوک و سبب

وضع کردن آن جزء دوم در بیان تخش و بیان حاجت آن کلیه نوزدهم

در بیان اوصاف انداختن تیر گز و وصل کردن آن کلیه بیستم

در بیان صنایع تیراندازی و تیرهای مارتو و آسامی پیکان های آنها

و نگاه داشتن خبرها که بر آن تیر می اندازند کلیه بیست و یکم در بیان تیرانداز

بازگشت و دوانک و قبق اندازی و انداختن تیر بر شکار و بر جانوری

که در هوا باشد و این را در عرب قبل الساعه گویند و اهل ایران پیش

رسان نامند و اهل توران قسماک گویند و در هند شناهین رس

و قلماق که استعاره نموده اند این فن را یلمق میخوانند و فرنگی [illegible]

گفته اند و در نسخه دیگر ساتیس نیز بنظر در آمده کلیه بیست و دوم در بیان

استعمال و ورزش زدن تیر بر سمت [illegible] از که آنرا اسلیله هندی گویند

در هندی

۷

کلید باب سیوم در بیان اقسام زهگیر و نامهای تراشش آنها کلید باب چهارم

در بیان ادویه هایی که سهامیان را کار آیند کلید باب پنجم در بیان فوائد

مختلفه خاتمه در بیان ترتیب کردن شاگرد و غیره فواید نامه مقدمه در بعضی کتابها

آورده که حضرت رسالت پناه سرور کائنات صلی الله علیه واله وسلم

این آیت را بالای منبر میخواندند آیه واعدوا لهم ما استطعتم من

قوة یعنی ساخته کنید برای حرب کفار آلحه توانید از قوة و بعد

از خواندن آیت مذکور سه بار این لفظ از زبان مبارک میفرمودند

آیه الا ان القوة الرمی یعنی بدانید که ازین تیراندازی مراد است

بدین سبب بعضی علما گفته اند که تیراندازی آموختن ادب است و بعضی

گفته اند که سنت و بعضی گفته اند که فرض است و علماء متاخرین این قول را

بدینطریق بیان کرده اند مردمانی که قریب سرحد کفار میباشند و نگاه میدارند

آنها را تیر اندازی آموختن فریضه ست و مردمانی که از سرحد کفار
دورتر میباشند و از غلبه کفار دورتر اند ایشانرا سنت ست پس
فی الجمله تیر اندازی باید آموخت زیرا که درین صواب بسیار ست و از
جمله اعمال صالح گفته اند و هر مومنی که عمل صالح بجا آورد بهترین خلق بود
کما قال الله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریه یعنی همه آدمیان در زیان کاری اند مگر مومنی که بعمل
صالح مشغول ست کما قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی
خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق سوگند
بخدای روزگار یا بنماز دیگر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین
همه عصرهاست بدرستیکه همه آدمیان در زیانکاری و ضایع کنندگان
عمر خود اند مگر آنانکه گرویده اند و کرده اند عملهای پسندیده و وصیت کرده اند

یکدیگر را بعمل راست و درست پس تیر اندازی که بدیشان باو کردیم

که عمل صالح بود تیر از ان را از بسیار تنها بهره بود کما قال الله تعالی ان الله

یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص

یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست دارد آنکسانی را که کارزار کنند

در راه حق تعالی صف زده در برابر خصم گویا که ایشان در استحکام

بنیادی اند از حصار خشت و نزول این آیت در شان غازیانست

و در حدیث آمده است که یغفر بسهم واحد ثلاث

نفر الشهام والمشتری والرامی یعنی آمرزیده شوند بیک تیر سه نفر

یکی تیر را به نیت غزا ساخته است دویم کسی که بخرد به نیت غزا

سیوم تیر اندازی که به نیت غزا تیر اندازد چنانچه همبرین معنی

عزیزی گوید که یک تیر بهر دوست تن را در روز خلد آنکس که ساخت وانکه خرید وانکه بکار

من الرص بالفتح و [illegible]
برآوردن و [illegible] استوار کردن و [illegible]
[illegible]

كما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من يرد السهام من المعراض
كان له بكل قدم عتق رقبة يعني هر كه باز آرد تير از نشانه را او را
بهر قدمي باشد ثواب آزاد كردن يك برده رواه المسلم و انه
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من رمى بسهم في سبيل الله
اخطا او اصاب اعطى بكل درجة اجر شهيد يعني هر كسيكه
يك تير اندازد در راه خدا بزند نشانه را و يا نزند عطا كرده شود
بهر يك پايه از مسافت اجر شهيد ايضاً من رمى بسهم في
سبيل الله فكانما اعتق رقبة يعني هر كسيكه تير اندازد در راه
خدا عز و جل چنانستي كه يك برده آزاد كرده باشد و كسيكه يك برده
آزاد كند از آتش دوزخ خلاصي يابد چنانچه جمله پيغامبران عليهم السلام
تير اندازي كرده اند و تير اندازان را دوست داشته اند چنانچه در مشارق آورده اند

در جنگ

که در جنگ احد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم تیر میچیدند و سعد
وقاص را میدادند و از زبان در فشان مبارک فرمود که ارم یا سعد فداك
امی و ابی یعنی تیر بانداز ای سعد مادر و پدر من فدای تو باد و مثل
این چنین سخن پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس را نفرموده اند مگر
سعد را زیرا که سعد تیرانداز بود و این بزرگی سعد را بسبب تیراندازی
و ابن هشام در کتاب سیر خود یاد میکند از قتاده که رسول صلی علیه و آله و سلم
تیر از کمان خود تا آنکه باریک شد خانه کمان پس گرفت آن کمان را
قتاده بن نعمان و بود پیش او و در حدیث آمده که الرمی علی المعراض
کالرمی علی العدو یعنی انداختن تیر بر نشانه مانند انداختن است
بر دشمن دین و نیز در حدیث آمده عنه من ترك الرمی بعد العلم
فقد ترك سنتی و من ترك سنتی فلیس منی یعنی کسیکه ترک کرد

آندا

تیراندازی را بعد و آن سنن پس او بزرگ کرد سنت مرا و کسی که ترک

کرد سنت مرا پس نیست او از من پس باید که این علم شریف پیغمبری

را ترک نکنند چنانچه بتواتر رسیده است که ذات حضرت صلی الله علیه

وآله وسلم در میدان تشریف میبردند و اصحاب را ترغیب مینمودند

و ایشان در حضور فیض گنجور تیر می انداختند و منقولست که ثواب

یک تیر انداختن برابر دو رکعت نماز نفلست و بعضی در ثواب بیش از نفل

گفته اند و نیز منقولست که سید ابرار علیه الصلوة والسلام اکثر اوقات

وصف تیراندازی میفرمودند روزی اصحاب عرض کردند که یا رسول الله

اینقدر وصف تیراندازی میفرمایند در تیراندازی چه قدر ثواب است

فرمودند علیه التحیات که ثواب تیراندازی آنقدر هست که اگر بگویم

مردم از جمیع کارها باز آیند و بهمین مشغول شوند از آنجمله یک ساعت

دران

تیغ پیغمبری سنت عزیز

ورنشانه گاه بودن به نیت تیر اندازی برابر بجا و ساله عبادتست
وگفته اند که در خبر هست زمینی که در آنجا مسجد میسازند پس از چهل سال
بر زمینهای دیگر فخر میکند و زمینی که در انجا تیر اندازی میشود پس از
هشتاد سال بر زمین هائی دیگر فخر میکند چنانچه میکند چنانچه در قران
شریف آمده ایه که انزلنا الحدید فیه باس شدید
و منافع الناس پس نا مقهوری اعدا دین و استحکام اسلام شود
بنائی مسجد بظهور نیاید پس ازین سبب زمین نشانه گاه بر زمین
مسجد فاضلترست و نیز روایتست که پیغامبر صلی الله علیه
واله وسلم بیکی از اصحابه فرمودند که نشانه را دور اینا ده
کنند و تیر انداز به همچنان کردند ذات شریف صلی الله علیه واله
وسلم پا برهنه کرده تیر می آوردند یاران عرض کردند که یا رسول الله

شمار اتصدیقه منسوب فرمودند که تیر انداختن و آوردن ثواب

برابر است باز عرض کردند که پابرهنه چرا میروند فرمودند که ما بین

الهدفین روضة من ریاض الجنة یعنی درمیان دو نشان

زمین نشان از زمین های بهشت آورده اند که روزی حضرت رسول

صلی الله علیه و آله و سلم بسعد وقاص فرمودند که یک تیر بنام من

بانداز سعد تیر بنام آنحضرت انداخت بار دیگر فرمودند که تیر دیگر بنام

امیر المومنین علی علیه السلام انداز همچنان کرد باز فرمودند که یک یک

تیر بنام امیر المومنین حسن و حسین انداز همچنان کرد در این اثنای مهتر

جبرئیل در رسید و گفت یا محمد حضرت حق و علی سلام میرساند

و میفرماید که سعد را بگو که یک تیر بنام من انداز و تیر بنام حضرت

عزت انداخت چون تفحص کردند آن تیر را نیافتند همچنان در بهشت نقش او بودند

که مهتر جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا محمد آن تیر را در بهشت
بردند تا برای او کوشکی بنا کنند و انواع نعماء و حوران مهیا دارند
دیگر پنج تیر انداختن سنت است و ثواب بیشتر بود هر کسی که سه تیر بی اندازد
خلاف سنت میکند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم سعد وقاص را فرمودند که یک تیر بجانب پادشاه مصر
که از اینجا هفت فرسنگ راه بر سر چشمه فرود آمده و برای جنگ من
قصد کرده بینداز گفت مسافت بعید است چگونه اندازم پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند قدرت کن و بینداز همچنان
کرد بفرمان رب العالمین آن تیر پیش پادشاه مصر افتاد و پادشاه
همه لشکر را بفرمود تا سوار شوند و این تیر را تفحص کنند همه جانب
تاختند هیچکس را نیافتند باز پیش پادشاه آمدند و گفتند هیچ شیء را ندیدیم

بعد ازان پادشاه مصر از علم خدا آگاهی یافت که این تیر از محمد

علیه السلام آمده است و او پیغامبر خدا بر حق است در متابعت او رویم

و مسلمان شویم پس بخدمت حضرت آمد و مسلمان شد دیگر

هر که فرزند خود را از تیر اندازی منع میکند چنانست که از مرتبهٔ بلند

انداخت روایت است در هر خانه که تیر و کمان باشد هر روز ثواب

یک رکعت نماز نفل در نامهٔ اعمال وی بنویسند بسبب آنکه از رویت

کلام الله کافر مسلمان نمیشود و از سهم تیر و کمان مسلمان میشود

و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرموده اند اگر کسی فرزند نداشته باشد

غلام بچه خریده این علم شریف بیاموزد که ثواب بسیار است و تیر در رساله

هدایت الرامی آورده اند که روزی سعد وقاص با جماعه شاگردان

تیر اندازی میکردند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

با جماعه اصحاب کبار از آنجا عبور کرد جوانی برکناره دران زمره حاضر
بود حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبرا فرمودند تیر اندازی کند
چون آمد و تیر در کمان پیوست همانساعت از گناهان پاک گشت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم ازین مشاهده شادمان شدند یاران پرسیدند
یا رسول الله از شادی آگاهی دهید فرمودند که این جوان گناه
عظیم داشت بجز و تیر در کمان پیوستن از جمیع گناهان پاک گشت
در رساله دستور العمل آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هم
متوجه تیر اندازی شده اند و باید که چون تیر بپوشند نیت غزا کنند
که درین هنر در راه خدای عز وجل غزا کنیم تا اسلام را فوقی شود
و کافران مقهور کردند و اگر نیت کنند که مرا نامی برآید یا مالی حاصل کنیم
صواب نیابد پس باید که چون اینچنین در خاطر بگذرد توبه استغفار بگوید

تا صواب غذا یابد چنانچه در حدیث آمده حدیث انما الاعمال بالنیات

یعنی هر که عملی هست معتبر در وی نیت است و آیت این را در وقت کشیدن

کمان بخواند از آفت کمان کشیدن ایمن باشد و کمان سلامت ماند

آیت اینست آیه فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی

عبده ما اوحی در وقت وسناون تیر این آیت بخواند تیر او تیر ان

رود آیت اینست آیه وما رمیت اذ رمیت ولیکن الله رمی

ولیبلی المومنین بلاء حسنا ان الله سمیع علیم وما توفیقی

الا بالله علیه توکلت والیه انیب در منافع قران نوشته

و در اکثر کتب این علم نیز بنظر در آمد هر که سوره بنی اسرائیل

را بنویسد و در حریر سبز بجیبه باخود دارد هر تیر که بیندازد خطا نشود

و در شرح اورا نیز آورده اند که بر حریر سبز بنویسد و در کمان بندد

هیچ تیر او خطا نشود و جمله بهدف برسد و دیگر این اسم را در قبضه

کمان بنویسد تیر او بر صواب رود و اسم اینست باشمیا و این

نامهای حضرت اصحاب کهف بر قبضه کمان بنویسد تا تیر او

بر صواب رود و نامها اینست تملیخا مکسلمینا کشفوطط تبیونس ازرفت

یونس کشفطونس یوانس یوس اسم کلبهم قطمیر و علی الله قصد السبیل

و منها جایر و لو شاء لهدیکم اجمعین بخوانند یا بنویسد و این اسم بر قبضه

کمان ببندد تیر او بر صواب رود والمعطط و این اسم را در سوفار تیر بنویسد

باسلیخوسا و دیگر این اسم تیر بر تیر بنویسد صعکهقف و این نقش

برای قوت بازوی و جز آن بنویسد و در بازوی راست نگهدارد

نقش معظم و مکرم اینست

١٦	٢٤
٢١	١٨
٢٥	٢٠

١٥	١٨	٢١	٨
٢٠	٩	١٤	١٩
١٠	٢٣	١٦	١٣
١٧	١٢	١١	٢٢

الحال ابتدای تیر و کمان را باید دانست چنانچه در اکثر تواریخ نا آمده

٣٤	٨	١	٢٨
٢	٢٧	٢٦	٧
٣٠	٣	٦٢	
٤	٢٤	٢٩	٣

ربع

١٥	١٨	٢١	٨
٢٠	٩	١٤	١٩
١٠	٢٣	١٦	١٣
١٧	١٢	١١	٢٢

و باسلیخوسا

از جوشن کبیر که این دعا را هر او جود
از جمله آفتاب کمان کشیدن و از این بود
و هر که کمان کشیدن را روز دوازدهم
بخواند یا عاصم یا قائم یا دائم یا سالم
یا حاکم یا قاسم یا قابض یا باسط
سبحانک یا لا اله الا الله یا ذوالجلال والاکرام
خلصنا من النار یا رب

بدانکه چون مهتر آدم بدنیا آمد حوا از آدم دور افتاد مدتی درگذشت

باز حوا را با آدم علیه السلام رسانیدند حکم شد حضرت جبرئیل را

که دانه گندم از بهشت ببر و بادم بده و زراعت کردن را تعلیم کن

آدم علیه السلام زمین را کافت و تخم گندم ریخت زاغان می آمدند

و زمین را میکافتند و تخمها میخوردند مهتر آدم بحضرت رب العالمین

بنالید و گفت خداوندا رنج مرا ضایع مکردان مهتر جبرئیل علیه السلام

را حکم شد که یک قبضه کمان و سه چوبه تیر از بهشت ببر و بآدم بده

جبرئیل علیه السلام بفرمان خدای عز و جل قبضه کمان و سه چوبه

تیر بیاورد و بآدم علیه السلام داد چنانچه عزیزی گوید

کمان از آسمان وانی نزولت ٭ کمانرا دست کن سنت رسولست

عزیزی دیگر در تعریف کمان و تیر گوید ٭ کمان کز خود را دو مه میشود

ذلولی

ز لولوی لالا در و قبضه بود • و کوشه ز یاقوت سرخ اندرو •

زهی دردو کوشه بکردد درو • کمان خانها از زمرد تمام • همه سبز

رخشان ز جاجیه فام • نظر میکذشت از دو سوی کمان • مصفا

و تابان چو برق جهان • سه تیر زبرجد ز سر تا بپای • درفشان

همه کلک مینا نمای • پر از لعل پیکانه آبدار • ز الماس پیکان آهن کذار

انکاه مهتر آدم علیه السلام را کمان کشیدن و زه کرفتن و بپوستن

تیر و کرفتن شست و مشت و انداختن تعلیم نمود اول تیر انداخت

خطا شد جبرئیل علیه السلام کفت اکر تیر اول تو خطا نشدی

از فرزندان تو هرکه هدایت روی دیکر برا هلاک کردی چون نخستین تیر

تو خطا شد فتنه از پشت فرزندان تو برخواست که تا بارث

رسیده است از پدر مارا خطار روز از رزق آدمی زاده است •

ودیگر آنست که اگر تیر اول خطا شدی کسی از کسی سبقت نکردی و رشته
استادی و شاگردی میان ایشان بنا نهادی تیر دوم انداختی زاغی را
بدوخت از اینجا گفته اند که دو تیر انداختن سنت آدم علیه السلام
است و چون مهتر جبرئیل تیراندازی را بمهتر آدم علیه السلام بیاموخت
از مهتر آدم فرزندان او آموختند و در رساله فوائد اثری آورده
که همین کمان برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
فرود آمده و همین بسعد وقاص عنایت فرمودند این نوع
در هیچ کتابی دیده نشده و معقول نیست زیرا که در قصص متقدمان
ذکر تیراندازی بسیار آمده چون یکبار نازل شد بار دوم
همین کمان فرود آمد سببی معلوم نشد والله اعلم و در سهم المراد
آورده که اول کسی که تیر انداخت حضرت آدم علیه السلام بود

وان کمان بمیراث بحضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیه السلام
رسید و ایشان از آن تیر انداختند و تیراندازی حضرت اسماعیل
علیه السلام مشهور بود چنانچه در حدیث آمده که تیراندازی کنید
ای فرزندان اسمعیل بدرستی که پدر شما تیرانداز بود و هیچ کس سوار
اسب و تیراندازی بر اسب مثل حضرت اسمعیل نتوانسته کرد و در بعضی
رساله ها آورده اند که چون طوفان نوح عالم را فرا گرفت و بسیاری
از ودایع و بدایع حضرت آفریدگار از ساحت وجود معدوم گردید
و در آن میان صنعت تیر و کمان از صفحه دوران بی نام و نشان گشت
چنانچه جمشید در زمان خود بانی بعضی اختراعات گردیده و از آنجمله
تیر و کمان را از فکر صائب خود ابداع نموده و از مبدعات غریبه
خود پنداشت و کمان را از چوب و شاخ و پی و سریشم ترتیب داد

و از این چهار عنصر شکل کمان قابلیت وجود گرفت اما بجله در نمی آید
و خم نمیگشت و در خانهٔ آتش لایق در آمد تیر راست قامت نمیگردید
و زاج جمشید بتاب آمده کمان را در منقل آتش انداخت بعد از زمانی دید
که کمان سخت تنها و بنرم خوئی در آمده است دریافت که اگر باندازهٔ
اعتدال نرم گرم کنند شاید که بزه در آید فوراً کمان را از منقل برآورده
نرم گرم کرد آنگاه بر وفق خواهش دل بجله در آورد و تیر از آن داده بهدف
مقصود رسید از آن زمان باز تیر و کمان شایع گشت و نیز در رسالهٔ
دیگر بنظر در آمده که چون نام تیر و کمان از صفحهٔ ایام محو شد و مدت
مدید گذشت روزی پادشاهی از پادشاهان ترک بقصد شکار بصحرا
برآمده بود اتفاقاً در بیابان سنگی بود و بران سنگ صورت
آهو و سواری با تیر و کمان در پی و تیر در عقب آن آهو زده

که از دور

که از دانش بر آمده منشعب و پیدا از مشاهده آن متعجب مانده او فرمود
که تیر و کمان بهمان شکل بی نظیر در آمده بود راست سازند پس هنر
مندان راست فطرت بر طبق آن ترتیب ساختند بعد از آن کمانداران
صاحب هنر و تیر اندازان دانش گستر مثل سعد وقاص و بهرام گور و [illegible]
شیر بابکان و طاهر بلخی و اسحاق مغربی وغیره همه بوسیلت آن فضیلت
کارهای شگرف و امور غریبه که از حوصله بشر بیرون باشد از حیز
قوه بمنصه فعل آورده ضرب المثل گشتند الحال اسباب تیراندازی
باید دانست بدانکه اول در تیراندازی فراغت باید بقدر حاجت
تا از بهر تیر و کمان و زه و زهگیر و جز آن در نماند دوم جهد باید تا ملازمت
نماید سیوم استاد کامل باید تا نیکو بیاموزد چهارم قوت باید و اگر
از این یکی نباشد هرگز تیراندازی بکمال دست ندهد چنانکه بزرگی گوید

بیت چون طاقت نیست آلت علمست و عادت : زین هر چهار بخش کو
بنگر تو مستعار : ور زین یکی نداری دانی تو تا چه مانی : مانی بخانهٔ که سقف
ش و بی جدار : و بعضی همین سه چیز یاد کرده اند و قوت را ذکر نکرده اند
زیرا که هر کسی بمقدار خود قوتی دارد پس حاجت قوت نیست بیت
در پنج فن اسباب باید نخست : که بی این یکی نیست تا بد درست : نخستین
فراغت ایا هوشمند : دوم جهد و سیوم ز استاد پند : فراغت چو روحست
و کوشش جهد : غزاپند استاد و آن از خرد : کسی را ندیدست
اهل بصر : که بی راه بر برد منزل بسر : تواضع گزین بخدمت در آی
که استاد گردد بنزد رهنمای : ز شاگرد استاد عالم شوی : بنام آوری
همچو رستم شوی : نه بی راه رفته توان رفته راست : بدنبال گمراه رفتن
خطاست : چنانچه مولوی روم فرموده بیت طفل راه فقر چون بی پیر رفت

ره روان

ره روان را غول او بیری گرفت ∴ و نیز حضرت شیخ فرید قدس سره
گفته دوهره کلهان لیندی باوری ویندی کهری نه لجه ∴ چو نا کهڈنها و بکنو
باندهی جهجه ∴ پس باید که اوستاد کامل را شاگردی کنند و کتابهای آن استاد
قدیم که درین علم نوشته اند بخواند و بر آن عمل کنند تا از مقصود خالی
نماند چنانچه بزرگی گوید ∴ باید از دست پیر قبضه گرفت ∴ تا نیابی
ز اهل قبضه گرفت ∴ پیر آنست که هم از اوستاد ∴ علم قبضه گرفته باشد
باد ∴ چنانچه مولوی معنوی فرماید ∴ هم تو فرمودی و گفتی تو گوا
پیر باید پیر باید پیشوا ∴ پیر پیر عقل باشد ای پسر ∴ نی بیاض موی
اندر ریش و سر ∴ جهد کن تا پیر عقل و دین شوی ∴ تا چو عقل کل تو باطن
بین شوی ∴ هر که بی استاد باشد وقت تیر انداختن ∴ تیر در دستش
بلرزد وقت کار ∴ باد و دارم اینچنین من از قدیم استاد اولا او استاد باید

و انکه مانی کارزار بزرگی است چنین گوید هر نصیحت گری ۞ که در هر رهی

باید رهبری ۞ و گر نه تیر آن نگاه از کجاست ۞ که ناگفته وانی صواب از خطاست

بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی است بود هر کاری را اوستاد

دشوار ۞ نخست اوستاد باید و نگهی کار قال النبی صلی الله علیه

واله وسلم عَلِّمُوا اولادکم الرمی السهم یعنی بیاموزند فرزندان

خود را تیر اندازی و هر که بی اوستاد تیر اندازی کند بکمال دست نیابد

بدانکه تیر اندازی یکی از عمل صالحه عبادت است و آداب این بسیار

چنانکه بغیر طهارت تیر اندازی نکند بلکه ناممکن باشد تیر و کمان

در دست نگیرد چنانچه بزرگی گوید است کم گیر بی طهارت تیر و کمان بدست

میندازی بی بصیرت تیری با خیبار ۞ و در وقت تیر انداختن اول آستین

بچند و پا برهنه شود و نیز و یک نشانه گاه بیاید و کمان را بردارد

اول

اول قبضهٔ کمان بسوی آسمان کند بعد تیر را از میان گرفته با کمان
وصل بکند و بر قبضه و شست سورهٔ فاتحه بعه بسم الله یکمرتبه بخواند یکمرتبه
آیه ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی تا آخر آیه نیز خوانده
دم کند این خبرها در عمل آمده و درین هنر سه استاد اند که اکثر صنایع این
علم را از فکر صائب خودها ابداع نموده اند و صاحب کتاب اند
یکی بهرام دوم طاهر بلخی سیوم اسحاق مغربی و هر سه اوستادان را
در تیر اندازی شکل علاحده است در استادن و نشستن و شست
گرفتن و قفل بستن و جز آن چنانچه هر یکی را علاحده بمقامهائی خود
بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و فقیر مولف که از شاگردان
سلسلهٔ میر کلنک است بر خود لازم دانست که آنچه در بعضی کتب این علم
در احوال میر مذکور دیده و از علم تیراندازی ایشان استماع یافته

بقید قلم آرد چنانچه حضرت میرک لنگ قدس سره در سرکار امرای

از امرایان آنوقت نوکر بودند بعد از چند سال از اسب افتادند و

در پای چپ ایشان شکستی رسیده آن اسب را فروخته معالجه پای خود

نمودند چنانچه بعد از چند روز که فرصت یافتند ایشان را فکر فوت

بهم رسید که حق تعالی پیشتر بسبب نوکری وجه معاش مهیا میکرد

حالا بچه قسم سرانجام مدد معاش خواهد شد و چون وقت شب شد

میر مذکور بعد از نماز خفتن بخواب رفتند ذات شریف حضرت

رسول صلی الله علیه و آله وسلم را دیدند که ایستاده اند و حضرت شاه

علیه السلام را میفرمایند که تیر و یکقبضه کمان بمیرک لنگ بدهید

میر مذکور عرض کرد که حضرت ما را با این علم کاری نیست باز حضرت

صلی الله علیه و آله وسلم بحضرت شاه علیه السلام فرمودند که تیر و کمان بمیرک لنگ بدهد

بدو

بموجب حکم آن حضرت شاه ولایت علیه السلام تیر و کمان بدست
ایشان دادند چون صبح شد حقیقت این واقعه با اهل خانه خود نقل کردند
و گفتند که راست ست چنانچه در حدیث شریف وارد است
که من رآنی فقد رآنی ولا یتمثل الشیطان بی و دیگر فرموده
که من رآنی فقد رأی الحق پس میرک لنگ با اهل خانه خود فرمودند
که بیارید آن کمان و تیر شکسته ما را که در خانه موجود است چنانچه بموجب فرموده
ایشان تیر و کمان را آوردند و بدست ایشان دادند فرمودند این را
از مالش باید کرد اهل خانه ایشان یک کلوخی را برداشتند و بر سر دیوار
نهادند گفتند اگر راست ست پس بزنید میرک لنگ تیر با کمان بند
نموده انداختند که از کلوخ صاف گذشته بود و از این حال متعجب شدند
و خوشحال گشتند و معلوم شد که ایشان برای تحصیل این علم شریف جهل اربعین

بر ریاضات شاقه کشیده بودند در هر اربعینی یک ورزشی را از سبب آن
ورزش کمان زور کشیده میشود از حضرت شاه ولایت مآب معلوم
میشود چنانچه در چهل اربعین چهل ورزش مفهوم شده هر کسی اراده
کشیدن کمان زور داشته باشد این ورزش را استعمال نماید فقیر عاجز
نیز از سبب همین ورزش کمان بسیار زور کشیده چنانچه قریب
یازده تانک رسیده و بحضور حضرت ظل سبحانی کشیده و وجه تسمیه
ایشان این بود که در خورد سالی قد دراز داشتند یاران همنشین
ایشان را بسبب تکلفی و مزاح میرک کلنگ میگفتند و اصل نام
محمد میرک بود از مردم سادات علوی و از روزی که در پای ایشان شکستی
واقع شد بمیرک لنگ شهرت گرفتند تیراندازی ایشان از جمله خوارق
بود چنانچه عزیزی گفته — چو تیرش سوی خصم پران شدی

دل دشمن

ز دل دشمن از سهم لرزان شدی ٭ چو دستش کمان را بیاراستی ٭ ز تا زه زه
گوش برخواستی ٭ چرخ بکف کرده طبقهای نور ٭ فاتحه میخواند بر ایشان
ز دور ٭ نقلست میر اسد الله که از بزرگان فقیر قرابت قریبه داشتند
و بحضرت بقیه کاهی مرحوم نقل میکردند که اکثر اوقات من در رکاب
میرک لنگ میبودم که نشانه را بقدر آدم بمقابله هزار قدم می‌نهادند
و به شاگردان خود میپرسید که خاک نشانه را زده اینطرف چقدر یا چند قدم
پیشتر برود و بعضی میگفتند که حضرت تیر اینطرف نیفتد این صدا
از زبان مبارک خود میکردند که انا برداشت و تیر میزدند همین که تیر
به نشانه میرسید تیر اینطرف می‌افتاد و نشانه آنطرف بارها همچو میشد
دیگر آنکه سپهشه دلال فرزند معمر بود به قبله کاهی مرحوم قسم میخورد
و میگفت که من همیشه همراه میر میبودم لیکن تیراندازی بابینا موختند

میفرمودند که اگر مسلمان شوی و کلمه گوئی تیر اندازی یاران ما بهم

آخر خود بخود با درزدی کرده جنس میگرفتم روزی با همراه بودیم که بر دریای

اگره آباد آمدند و میخواستند که آنطرف دریا بسر باغ بروند ملاح را طلبیدند

که کشتی بیارد او کشتی را پر کرده بود چون کشتی بر آن کناره دریا رسید

از اینجا خاکی در کمان بند نموده انداختند چوبی که ملاح در دست داشت

در سر آن چوب تیر پران گذشته بود وقتی که کشتی آمد با آن ملاح فرمودند

که کشتی از ماست ملاح گفت از حضرت است در چوب که نظر کرد دید که سوراخ

تیر شده بود دیگر آنکه وقتی که شاه جهان پادشاه بقندهار رسید

جنگ قلعه در میان آمده جائی که جزایر آن قلعه میرسید میرک لنگ

همراه یاران آنجا رفته فرمودند که بنشینید و تیر و تماشا کنید

بر بالای پشته که مد نظر بود بر آمدند در آن قلعه چوبه طلائی تا میانه گنبد بلند بود

نظم

بنظر ایشان آمده از انجا تیر بر تاب یا فلندره انداختند که در آنجوب
تراز و شده بود و دمان قلعه از بالای قلعه فریاد میکردند که اگر دو تیر
انداز در فوج خود دارید چرا که قلعه را میگیرند دیگر آنکه کافری سردار
از قوم راجپوت بر یک مسلمانی ظلم کرده بود روزی در کشتی نشسته میرفت
میر مذکور تیر باو زدند که از سینه اش بر آن گذشته بود و هر دو تخته
کشتی را هم نیز شکسته تیر بدر بار رفته دیگر آنکه شاه شجاع از شاگردان
میر بود و اکثری میر همراه شاه شجاع میبودند روزی شاه شجاع در باغ
نشسته بود مقابل آن عمارت باغ درخته دروازه میخ ملمع درخشنده
بود بنظر ما آید شاه شجاع ایشان را طلبیده گفت که یک تیر بهمان
میخ بزنید ایشان فرمودند که جهان پناه بسیار دور است شاهزاده
قبول نکرد باز فرمود که باید انداخت حضرت تیر خاکی انداختند که بآن

بلخ رسیده از بلخ و از تخته دروازه تیر گذشته بود مردمان از او شنیدند

که تیر بیارند چنانچه میگویند که از چهار صد قدم مسافت زیاده بود

دیگر آنکه از شاه شجاع آزرده شده تنها گریختند و از راه راجپوتیه بدار

الخلافه می آمدند که در راه با چندی کفار مقابله جنگ در میان آمد

ایشان فرمودند که اندکی بایستید و تماشای تیر ما را ببینید ایشان

یک تیر که در دیره خام که در اثناء راه بود زدند که تا نصف پر کی

غرق شده بود همه کافران سجده کردند تا سرحد خود آدم همراه

کرده بسلامت ایشان را رسانیدند و در ظاهر بلا صالح قبضه گرفته بودند

و استاد ایشان مورچه لی بود و کمان ایشان دو نیم تانک

روز داشت تیر آنقدر کار میکرد که در حیز عقل نمی آید محض خوارق بود

میگویند که زور چهار ده تانک کمان در دست ایشان بود والله

اعلم بالصواب و در بعضی کتابها آورده اند که حاجیان از راه خراسان
براه دریا بکعبه شریف میرفتند باد مخالف پیدا شد جهاز را جد
سوستان برد حجازیان لنگر انداختند و جهاز را برحال داشتند
درین اثنا کافران را خبر شد بجنگ حجازیان سوار شدند و نزدیک
آمدند و جنگ را شروع نمودند اتفاقاً تیر اندازی در میان
حجازیان بود کمان و تیر را برداشت و کمان را زه کرده به تیر اول
مقدم کافران هلاک شد کافران مقهور شدند حجازیان از
عالم غیب آوازی شنیدند که این تیرانداز را گناهان آمرزیده شد
و مردمان حجاز مبلغها موافق ما جمع کردند بمقدار پنج هزار دینار
جمع شده به تیرانداز مذکور دادند باید دانست که در یک تیر نفع
دنیا و آخرت حاصل شد چنانچه عزیزی گفته هنر عجب است و کار لطیف

که از بهر علم این هنر شد شریف گفته اند الله اسهامهم الواس

الاسلحة وخیرها واطولها یعنی تیر سر همه اسلحه تیر است

نه از جهة ذات بلکه از جهة صفات یعنی چنانکه هر جائی که تیر تواند رسید

آنجا هیچ سلاح نرسد عزیزی گفته سر اسلحه تیر شد در مصاف

چو تیر از میان میکند موشکاف دیگری فرموده کشد تیغ تا تیغ

زن از نیام برآرد سنان ناوک کماندار کام ندانم نکوتر ز تیر و کمان

ز آلات نادر در اندر جهان به نیزه بر دوست تا نیزه ور زدل

بگذرد ناوک چار پر بیالا بر دگر زنار رزم ساز ستاند زاندیشه

اش تیر راز و در رساله قوسیه آورده که حکیم بقراط میگوید که

تیر انداختن هیچ هنر نباشد همین کافیست که اندامها نرم کند

و تن را سخت و بندها را گشاید و گوشت را بگذارد و چشم را روشن کند

ودو را دلیر کند و جنگ بیاموزد چنانچه فرموده اند که فیه منافع
کثیره حکایت آورده اند که حضرت شقیق بلخی رحمة الله علیه را مرض موت
بود بزرگان شهر برای عیادت او رفتند در خانه را بسته یافتند
از شکاف در نظر کردند دیدند که شیخ بتیر اندازی مشغولست و ما را
سروری حاصل شد که شیخ بهتر شده است چون شیخ را خبر کردند
همه را درون طلبید وقتی که در آمدند شیخ را رنجور دیدند و گفتند
ای شیخ چون دیدم که به تیر اندازی مشغولی گمان بر صحت کردیم
و خوشحال شدیم و حالا می بینیم که رنجوری شیخ گفت از حیات نومید
شدم گفتم الحال چه کار کنم که ثواب بسیار باشد پس دیدم که هیچ
طاعتی فاضلتر از تیر اندازی نیست پس بقدر وسع امکان برخواستم
و تیر فرستادم تا صواب میسر شود و در حکایت آورده اند

که اخوند ملا نظر بدخشی بهمراه چندی از رفقای خود که مردم فضلاء

بودند پیاده بطریق سیر در زیر قلعه سوریت میرفتند که یک باده

کاوی در میدان میچرید یکی از رفقا ایشان گفت که اینقدر راه

تیر کار میتواند کرد اخوند گفتند که اگر بگوشید تیر اندازیم عزیزان

عرض کردند که میشاید که تماشا کنیم اخوند کمان بر دوش و خاکی در کمر

داشتند خاکی را از کمر بر آورده تیر در کمان بند نموده انداختند

نقل میکنند که خاکی آنطرف کاو کذشته بود حاضران بر این عقیده شدند

که تیر خطا شده در همین فکر بودند که کاو افتاد چون پیموده بودند پانصد

قدم راه بود خاکی پاک از کاو جسته بود در قصص بسیار آمده بیک تیر

قلعه ها کشاده شده و کارهای بزرگ حاصل شده شمه از آن در مختصر

ذکر کرده شده آیه که خیر الکلام ما قل و دل والله اعلم بالصواب

کلیه اول

کلیه اول در بیان گرفتن مشت هر سه استادان و عیب و هنر آن
مشتمل بر دو جزء جزء اول در بیان گرفتن مشت هر سه استادان
و آنچه بدان تعلق دارد بدانکه شکل گرفتن بهرام گور به سه انگشت است
خنصر و بنصر و وسطی بدین هر سه انگشت قبضهٔ کمان را محکم بگیرد و بند دست
را بلند دارد چنانچه از بالای بیخ ابهام گرفته کف دست را خالی گذارد
چنانچه اگر بیضهٔ کبوتر را نگاه دارند هیچ آسیب وقت کشیدن کمان
نرسد ده قبضه را قوت باشد چون تیر به رسد بر بیخ دو انگشت
در سبابه و ابهام را وصل کند و تیر را در بین هر دو انگشت اشکال کند
تا از قبضه جدا نشود در وقت گشادن تیر هر دو انگشت را جدا کند
تا تیر آزاد بیرون رود و بعضی بی آلایش انگشتان و این مشت را
بهرامی گویند و چنگل باز نیز لیکن آنقدر فرق که در قبضه چنگل باز

بند دست را بلند نمیکنند بلکه برابر مبدا ارند و این بهترین قبضه هاست
و بند دست بهرام بلند می بود برای آنکه دست بهرام کجی داشت پس هیچ
لازم که کسی دست خود را بعذری کج سازد و گروهی این قبضه را
چهارسو خوانند و اهل ترکستان بهمین قبضه تیر می اندازند و این به
سواری نیکو کار آید چنانچه عزیزی گفته مثنوی یکی مشت بهرام گور عجب
که آن چنگل باز دارد لقب ٭ سه انگشت قبضه گرفتست راست
نه انگشت و سبابه زان سه جداست ٭ و زین هر دو انگشت بگرفت تیر
به تیری سواران چنین مشت گیر ٭ و گرفتن مشت طاهر بلخی چنانکه چهار انگشت
قبضه کمان را محکم بگیرد و ابهام را بالای سبابه و وسطی بدارد
و این مشت را گردمشت گویند چنانچه مثنوی اگر عاقلی مشت را گرد گیر
کمند آفرین بر تو برنا و پیر ٭ بهر چار انگشت قبضه فشار ٭

بولطی

بوسطی او سبابه ابهام است که بر قول طاهر چنین آمده است همین را گزین
کین گزین آمده است و درین شست تیر گسیخته توان انداخت و گسیخته
آن باشد که تیر درون قبضه درآرند چنانچه سر پیکان بر بند دوم
انگشت ابهام باشد و بعضی این را سر آستین میگویند و تیر بر تاب
را بهتر ازین قبضه نیست چنانچه عزیزی گوید بیت قبضه بان طاهر
و بهرام کن نظر در تیره شب ز زلف ربای تو تار تار است و گرفتن
اسحاق بچهار انگشت است قبضه کمان را محکم بگیرد چنانچه در شست
طاهر نیز گفته شده و لیکن ابهام را بالای سبابه و متصل قبضه کمان بدارد
و درین شست تیر بالای ابهام درآید و این شست را دراز گویند
و منحرف نیز چنانکه عزیزی گوید سه سوم شست اسحاق کامد دراز
همانصورت طاهر آمد فراز است و لیکن به سبابه و قبضه تیز

نر انگشت گره منفصل ای عزیز • بکن مرکب تیر ابهام را • بدین یافت سحانی
آن نام را • و باید که گرفتن هر سه نوع شست را سخت بگیرد تا تیر جلد
رود و بسیار بدوزد و در اصطلاح تیراندازان این را مشتی گویند
چنانچه گوید • بگیر و سخت مشت و شست آزاد • شود تیرش گذار
از نبل و بولاد • میگوید مولف ضعیف که بهترین وجوه آنست
که قبضه کمان را نزد پنج انگشتان بگیرد از سه انگشت خنصر و بنصر و وسطی
بدین ترتیب که خنصر را قدری نرم بگذارد و از بنصر و وسطی قبضه کمان
را بجنبی تمام گرفته ابهام را سخت و محکم بدارد و تا سر سبابه نیز نرم
بر پشت قبضه کمان بدارد ولیکن از قبضه کمان جدا بود سبابه از
قبضه کمان و کهه نخورد و در رسانیدن سر ابهام بر خنصر ضرور نیست و
لیکن وصل ابهام بر بنصر و وسطی واجب است دیگر هر کفی را قبضه است

بگون

پس کف بزرگ را قبضه باریک خوب نیست و بر عکس این نیز
خوب نباشد و میزانش آنست که چون قبضه بگیرد میانه سر انگشتان و کف
مقدار نیم انگشت فاصله باشد یا کمتری کم بعضی یک انگشت هم گفته اند
این قبضه نیکوست و ازین کم یا زیاده عیب می آرد و قبضهٔ باریک را
چاره بجز پیچیدن موم جامه و غیره دیگر نیست و دیگر میفرمایند که اگر
انگشتان گشاده و دراز باشد قبضه بهرامی بگیرد و اگر تنگ و کوتاه
بود قبضه گردست که آنرا چهارسو و مربع نیز گویند اختیار کند
و اگر در حد وسط بود قبضه چنگل باز استعمال نماید بهر حال بزعم
کمترین می آید که چنگل باز جامع است بشرطی که پاشنه را زور نفرماید
چنانکه طاهر بلخی گفته است ایستاده دست و قبضه چنان گیر استوار
(تا بن منخفض زی از آن ره نشانه را و در بعضی رسایل آورده اند

که اول قبضهٔ چنگال بازست دویم بهرامی سیوم مربع که آنرا کروشت

نیز گویند و چنگال باز آنست که انگشت ابهام و سبابه جدا باشد و

سر انگشت یعنی ناخن سبابه بر پشت قبضه کمان بود وچنانچه در رساله

ضوابط الرمی آورده که طریق قبضه چنگال باز آنست که کمان را بزور

نصف کفدست میگیرند که انرا موشک بالا گویند و دست را

منحرف نمیدارند و قبضه کمانرا بطریقی میگیرند که تمام کفدست را

متصل بقبضه میدارند اما زور بر پاشنه نمیفرمایند اگرچه در قبضه

چنگال باز سر انداختن قدری متعذرست لیکن عرق و برق

می اندازد یعنی تیر را در قبضه کمان عرق ساخته در رنگ برق جلد

می اندازند و ذکر قبضه بهرامی بالا ثبت یافته که بجمیع وجوه خوبست

بشرطیکه بند دست را بطرف بالا کج سازد و فقیر مولف نیز بهمین قبضه استعمال دارد

چنانچه عزیزی گوید: قبضه‌ها بر چهار قسم شدند ∴ که مسمی به چهار اسم شدند ∴
اولین قبضه است بهرامی ∴ که بهر ملک مملکت نامی است ∴ دومی قبضه
است چنگال باز ∴ که بستند جمع تیر از ∴ سیومی قبضهٔ برسم قدیم ∴
کردمشت است قابل تعلیم ∴ چارمین قبضه وسط خوانند ∴ وجه تسمیش را
که می نامند ∴ از وسط مجید مجلدی تیر ∴ در رو وسط تیر را برابر گیر ∴

جزیه دوم در بیان عیب و هنر مشت و آنچه بوی تعلق دارد بدانکه
درین هر سه شکل گرفتن مشت که بالا ذکر رفته است مشت را چنان
بگیرد که پاشنه دست بر قبضه نه ایستد تا وقت کشادن تیر زه بر ساعد
نزند و مجروح نگرداند چنانچه مولانا حمداد علیه الرحمه
میفرماید: وقت گرفت پاشنه بر قبضه بر منه ∴ ور زخم زه لب ساعد
خون روانه را ∴ بدانکه پاشنه کفدست و نقصان وار دیگر آنکه

دو انگشت و یک و نیم انگشت و یا یک انگشت تیر کوتاه کشیده میشود

و بکار اکثری بر سواک میکند و تیراندازی که بدین نوع شست بگیرد آنرا

سک دست گویند و شیر دست نیز سک دست آنست که از چهار انگشت

کف دست کمان را نگیرد و این ضرر کلی دارد و اگر تیر در روی قبضه به تحتگاه

مذکور برسد العیاذ باالله گردن را البته میدوزد مگر حق سبحانه

و تعالی حافظ باشد و بالای قبضه اول تر دوست بنابران ازان

هنگام سک دست اشتهار یافته و ظاهر که بدین سبب انقبضه را سگ دست

نتوان گفت که نسبت بآن سک دارد ولیکن هرگاه نسبت بآن

صنعت شریفه باشد لابدست که شیر دست باید گفت و آنکه زه [?] عبا

بزند آنرا بدرقه آستین گویند چنانچه تا کی زبینه دو رکنی بنبه وانه را [?]

و بدرقه آستین از پنج وجه است یکی آنکه قبضه کمان را در کف گیرد دوم آنکه

کمان را چنان گیرد که گوشه بالا بجانب چپ میل کند سیوم آنکه
دست راست بکشاید و دست چپ را برقرار دارد چهارم دراز
زه است پنجم سبب زور کمان که آرنج دست چپ از بالا بطرف
چپ کج خواهد شد تیر لازم بدر رفته است عزیزی همین معنی میفرماید

اگر زه دراز است با عیب تست * ببازو گرندی رساند درست
دگر چون کمان را بود زور بیش * ز زور کمانش زند دست ریش

میگوید مولف ضعیف اگر قبضه کمان درشت سبب سستی شست
بجنبد گشاد شست را افکار کند خواهی که در کف تو نیفتند ز قبضه ریش
چون قبضه در کف آری سستی روا مدار * و با قبضه کمان را برتابد گشادت
تهی ماند پوست را شکنج کند آبله شود چنانچه بزرگی گوید علت
قبضه است درد سستی که افتد آبله * جنبش شست تیر بر اگر افتد در کنار

و قبضه کمانرا انگشتان بگیرد که بالائی او در مجرای میر وسطی پدید آید و مجرای
جای گذشتن تیر را گویند و در مجرائی تیر هر قدر که عرض بسیار باشد
بهترست چرا که در وقت گذشتن تیر بر خانه و سوفار با صفحه کمان وکهه
نخورد و تیر بی آلایش برود چنانچه عزیزی میفرماید ~ در انگشت
کز سوی بالا تهی ~ بود قبضه اینک بسان تهی ~ که تا تیر را ره نباشد
به تنگ ~ براه گشاده رود بیدرنگ ~ و بعضی مبدا ان تیر گویند
چنانچه ~ بماند ز ابهام قبضه مقام ~ که آنرا چو مبدا ان تیرست نام
و باید که در قبضه گرفتن همه انگشتان را برابر با استواری تمام وصلتمانه
چنانچه اگر خنصر سست باشد در کشیدن کمان عیب میبارد و لهذا وصل و
استواری خنصر از جمله ضرورت بنا بران استادان نازک بین
سر ابهام را فی الجمله بر خنصر رسانیدن اولا شمرده اند که قبضه کمان استوار باشد

این

و نیز در مجرای تیر وسعتی پیدا خواهد شد و اگر احیاناً کمان شکسته شود
یا جلا افتاند قبضه از دست جدا خواهد شد و این خطا و درست
و در این حالت آسیب به تیرانداز رسد و اگر علت و عیب در تیر سبب
ست داشتن انگشت خنصر و وسطی است که در قبضه پدید می‌آید چنانچه
اگر وسطی قایم نباشد تیر بی‌سست و لرزان و جنبان و سرگردان
رود پس حبس ابهام بر خنصر و وسطی واجب لازم است و در
سبابه اختلاف کرده دیگر آنکه کمان را در دست چنان باید داشت
که اگر آب از گوشه بالا بریزد بگوشه پایین بچکد چنانچه عزیزی گفته
چکد گر قطره آبی از چکانگاه ‌‌‌ نجاک از گوشه پایین کند راه
و عزیزی دیگر هم بهمین معنی گفته استاده کمان را دراری چو تیر
بوقت کشیدن تو خفته مگیر ‌ باهسته تیر خود شش عرق کن

بجلدی باندازچون برق کن ❁ دیگر آنکه در اصطلاح کمانداران موشک
بالا از میان شرانگشت وسبابه را گویند و موشک پایان کفدست
آنست که از بیخ بنصر وخنصر تا نصف کفدست و هرچه که نزدیک بند دست
است از پایین آنرا پاشنه گویند و پوست بالای سینه را دامن گویند
واز پوست سینه که آنرا دامن گویند تا بند دست را تخت نامند
و فرجه که میان بنصر وخنصرست آنرا البصم گویند و میان بنصر و وسطی
را عتب گویند و میان وسطی وسبابه را رطب گویند و میان سبابه
و ابهام را فتر گویند چنانچه در نصاب آمده ❁ بصم و عتب
و رطب چهارم فترست ❁ اینها همه جبت فرجهای شبرست ❁
والله اعلم بالصواب کلیه دویم در بیان اختیار کردن شست
وعیب وهنر شست مشتملست بر دو جز جزو اول در بیان

انواع

انواع گرفتن شست بدانکه گرفتن شست بر سه نوع است شکل بهرامی
وطاهری واسحاقی اما شست بهرامی آنست که بر شکل سی وسه [illegible] ع
آمده شصت که عقد العشرین وضع الابهام بین السبابة
والوسطی وفی عقد الاحاد الثلثة قبض الوسطی
ومعها قبض البنصر والخنصر شصت گره بند و چنانکه در عقد انگشتان
میکنند در حساب کردن وشمردن و انچنانست که سر انگشت
ابهام را میان انگشت سبابه و وسطی متصل بسنج این هر دو
انگشت بدارد و وسطی بنصر وخنصر را محکم ببندد و سر انگشت سبابه
را در درون زه دارد و بعضی این شست را ماده و در روی گویند
وگروهی ماهین خوانند شست زهرام تو ماهین و ان
بیست وسه را عقد کنند وغیر ان: میگویند که غیر این شست از معنا

بهم انگشت و آواز باید نیز اگر در بن شست زه در میان بند دوم ابهام

میباشد و شست ظاهری آنست که بر شکل شست حلقه و عقد

الثلثین وضع بطن السبابه علی اصل ظفر الابهام وفی الاحاد

مثل اما صبوغ و ت کیرند و انجانست که نیز انگشت را با سبابه

کردکیرد چنانچه سبابه یک در زیر ناخن ابهام بنشیند و ناخن متصل

بند دوم سبابه باشد و از وسطی کلی جدا بود و سر سبابه درون

زه باشد بدین شست بهر نموده که انگشتوانه باشد نیز توان انداخت

اما وقت کشادن هر دو نوع شست مذکور ابهام و سبابه را نیک

فراخ کند تا زه بر سبابه نرسد و مجروح نگرداند و این را بدر فشه

سبابه نامند و لکد خروس نیز گویند و شست اسحاق مثل طاهر است

و لیکن طرف و شست و بن ناخن ابهام موازنه یکتار موی نیست

وانگشت سبابه بیرون حلقه باشد و این شست را انگشت بیرونی
و گروهی محرف نیز گویند و طاهری را مستوی نامند و دیگر شست را
شست از آنجهت گویند که عقد شست بدین طریق میکردند و میان
بهرام گور و طاهر و اسحاق اختلاف جز در وضع کردن انگشت
سبابه دیگر نیست چنانچه عزیزی میگوید ۝ شست بهرامی و اسحاقی
و طاهر هرچه هست : اختلاف اندر سبابه کرده اند این هر سه یار
بعد گرفتن این هر سه نوع شست مذکور خنصر و بنصر و وسطی نیز گرداو
و محکم بندد و اصلا نجنباند چنانچه عزیز میفرماید ۝ سه انگشت
دیگر که در طبع اوست : اگر سخت محکم بگیری نیکوست : و بعضی نیز
اند از آن وسطی و سبابه را خم میکنند و بهر دو انگشت ابهام را گرد میگیرند
از صورت شست بیرون میشود و هیچکس از استادان قدیم

غیر از بن صوات که شست بسته ست قائل نیستند اما در بعضی

رسالها آورده اند که چون بعضی تیر اندازان را عمر بآخر رسید

وضعیف شدند بدو انگشت میکرفتند تا قوت باید بزرکی کوید

چنانچه چو تیری بسعد اندر آمد بکار دو انگشت از ضعف کرد اختیار

صفا حاصل الامر باید به تیر بهر کونه شستی که خواهی بگیر و شست در این

کرفتن سنت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

چنانکه در حدیث آمده حدیث قال رسول الله صلی الله علیه

واله وسلم استسر عقدك یعنی بهوش شست خود را

واین امر بجانب سعد وقاص بود واین از آن سبب بود

که در ابتدای حال اسلام ضعیف بود چون سعد وقاص تیر

انداختن کرفت اهل اسلام را قوت حاصل شد حضرت

داد

ذات شریف صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند انگشت خود را
پنهان دارد تا کافران نیاموزند ومیگوید مولف ضعیف
که گرفت شست آنست که انگشت سبابه را حلقه آورده بر ابهام
بدارد تا باسانکی وجلدی تیر وا شود واین را شکفتکی مینامند
وبعضی انگشت را اندرون حلقه میدارند ووقت کشادن ابهام
را بسرعت بکشاید لیکن اکثری بدرفه بانگشت سبابه میرسد بهر قسم
اول بشست و هر سه انگشتان که خنصر و بنصر و وسطی بود
بزور تمام بند کرده باشد که اگر مثلا ریگی دران برکند وقت
گذاشت تیر ریگ از دست بیرون نیاید ودیگر آنکه گفته اند
که شست هلال نما باشد پس باید دانست که چون تیر را بحلقه بند کرده
باشد هیچ ناخن ابهام مانند هلال نمایان شود وبعضی بر آنند

که سر ناخن ابهام مانند هلال نماید لیکن قسم اول بهتر است

بنماهلال یکشبه را در گرفت شست • و باید دانست که تمام جند ابهام

را بزیر سبابه پوشیدن بغایت مذموم است جزو دوم در بیان

عیب و هنر شست بدانکه بعد از گرفتن تیر در شست دو کشته نکنند

یعنی تیر را از وصل گاه گرفته نجنبانند زیرا که چون تیر را در شست

بگیرد و اندکی بکشد و باز دهد درون سوفار از اتصال زه جدا

شود و تهی ماند • چون شست شد گرفته مجنبان و دوکش مکش

زان میزند تهی زه سوفار خانه را • و بعضی گفته که در وقت کشیدن

کمان شست را سخت باید گرفت چنانکه اگر کودکی پیکان تیر را

بگیرد و سوی خود بکشد از شست بیرون نتواند برد و در وقت

کشیدن تیر شست را چنان آزاد باید کرد که اگر زنبوری یا موری بر تیر نشیند

بر زمین نیفکند و این را در اصطلاح تیر انداز ان نشستن گویند چنانکه بزرگی
گوید ـ شست را از او باید در کشیدن ها بجنبش ۞ اگر بروی نشیند هم نیفکند
بر زمین ۞ و این بر سبیل مبالغه است مقصود آنست که در وقت کشادن
تیر شست را آنک از او کند تا تیر صاف و جلد رود چنانچه حسین تیر نفت
گوید ـ بغلطان سوی حب ابهام گیر ۞ که خالی بود جای سوفار تیر
و رین شست مادام خالی گذار ۞ درون تیر انگشت با دام دار ۞ و گر شست
سر گیر تیرت شود ۞ کند و م زند سر بر نشان رود ۞ چو آزاد از شست
تیرت جهد ۞ همای فلک زه ز زمنت نهد ۞ و اگر بار رسایه بر کلو گاه
تیر نیفکند هرگز تیر راست ترود و ظاهر الحی میگوید ـ چون تیر بر کشید
بر قبضه راست کن ۞ از او گیر شست و سبک کن و نانه را ۞ و اگر در وقت
کشش تیر خم خورد و پهلوی سوفار تیر از سوون قبضه خراشیده شود

وخطی دراز پدید اید و آنخط را اوستادان بر سه نوع بیان کرده اند

یکی را خال گویند و یکی را زلف گویند و یکی را گیسو و خال آنست

که سوفار تیر با قبضه برسد و یکطرف سوفار مقدار نیم نخود فراخ شود

و گیسو آنست که جز ده ورده از تیر با قبضه میساید و خطی دراز پدید آید در

درازی قبضه و زلف آنست که جز و زنده از تیر با قبضه بساید و خطی

دراز پدید آید که بغایت باریک بود در وسط قبضه یعنی در عرض قبضه

این هر سه عیب از سبابه می افتد و دیگر گفته اند در گرفتن شست زه را

بالای خط ابهام باید داشت اگر زه فرود خط ابهام باشد شکم ابهام

ریش کند و خون بر آید چنانکه گفت ـــ تو از خط ابهام هم خون بزه

فرو تر نداری ببالا بنه ـــ و کبود شدن ناخن از فشردن انگشت سبابه

بر سر ناخن ابهام است چون بیشتر ازاو بود بهتر است و اوستادی از اوستادان

این علم در کتاب خود می‌نویسد که چون سوفار تیر بچله بند کنند باید که
سر انگشتان دست شست که بنصر و خنصر و وسطی بوده باشد محکم بکفد
بهم بند و با ابهام و سبابه تیر را بگیرد و بچله بند نماید چنانچه سوفار
تیر را خفه نکند که خفه کردن سوفار تیر را ام العیوب نوشته‌اند
سفیدی ناخن به سبابه پوشد پس آنکه بر دو وصل با دام گوشت
وصل با دام بند کردن سوفار تیر را گویند پس باید که بند دوم
سبابه بر ناخن ابهام بود و سوفار تیر در میان جوف شست چون
مغز بادام خواهد بود و سوفار تیر را فاق گویند والله اعلم بالصواب
کلیه سوم در بیان اشکال ایستادن و ایستادن بدانکه شکل ایستادن
بهرام گور آنست که هر دو پا را برابر دارد چنانکه هر دو پا موازنه دو انگشت
فاصله باشد و بقولی یک وجب و چنان بایستد که نه مقابل حسابی

خنصر پای چپ باشد و این قول بهترست و بار تن بیشتر بر پای چپ

بود و میل تن اندکی طرف چپ سوی زمین بود چنانکه بزرگی گوید

یکی شکل استاد بهرام گور * پیاده شدی چون زنی ستور *

دو پا را برابر همی داشتی * بوق دو انگشت بگذاشتی * نشانه چپ

خنصر چپ نهادی * بدینگونه او داد این هر سه داد * کبر پای چپ بازاندام

خونش * نهادی و کردی دل خصم ریش * مگر گاه پرتاب هم میشوا

بگردید میل سوی راستا * و شکل استادن طاهری تیرانگشت پای چپ

را مقابل نشانه بدارد و پای چپ را مقدار نیم گز و نخولی زیاده بیشتر نهید

تا قوت یابد و پای راست را منحرف دارد چنانکه شتالنگ پای

راست مقابل پاشنهٔ پای چپ باشد و بوقت کشیدن کمان

زانو چپ را اندکی بجنباند یعنی خم دهد چنانکه بار تن بیشتر بر پای چپ باشد

دبل

و میل تن اندکی سوی زمین کند چنانکه بزرگی گوید ❊ دوم شکل طاهر
که دارد شرف ❊ بود نوک موزه بسوی هدف ❊ ولی پای راست از
چپ او جدا ❊ بدین نیم گز از پس پاشنا ❊ همین راست را منحرف داشتن ❊
ز چپ این هنر نغز پنداشتن ❊ شکل سوم استادن اسحاق سر پای
انگشتان هر دو پای را برابر شانه بدارد و پای چپ از پای راست
مقدار یکبدست پیشتر نهند و بقولی یک انگشت و بار تن بر پای چپ
و میل تن اندکی سوی زمین بود تا زیبا نماید چنانکه بزرگی گوید
سوم شکل استاد اسحاق راست ❊ که بودش پس از پای چپ پای راست ❊
سر انگشت هر دو قدم استوار ❊ بسوی هدف داشتن برقرار ❊ بقدر
یک انگشت آن هنگامی بود فاصله درمیان دو پای ❊ نه بی زور باید درین
ایستادن ❊ بر آماج چون تیر خواهی گشاد ❊ و لیکن قول اکثر گفته اند که پای چپ را

از پای راست موازنه یکدست پیشتر نهد بهتر بود تا استاد قوی باشد
چون شکل طاهری از همه شکلها بهتر است و اهل هند هر یکی همین شکل
تیر اندازند و لیکن بعضی تیر اندازان در ایستادن و در کشیدن
کمان نوعی دیگر در می آیند و این نوع بغایت پسندیده است و زیبا
مینماید و این نیز درین باب گفته اند بیت چون خواهد که تیر اندازد و
بشکل طاهری بایستد چنانکه بالا مذکور است لیکن چون کمان را بکشد
پای راست بجنباند یعنی خم دهد و همه بار اندام بر پای راست نهد
و میان را نیز اندکی بجنباند تا میل تن سوی زمین بود و اگر بسیار
بجنباند عیب و پای چپ را هیچ خم ندهد و سبک بگذارد و بغایت
زیبا مینماید و در اصطلاح تیر اندازان استاد طاهری را کانه
خیری می نامند و استاد طاهری با اسحاق مغربی موافقت بنیاد از

مگر در زانوی چپ که پیش گذاشته میشود و آنرا خم کرده که آن زانوی
آنرا که برآورده میشود و ماسوای آن در همه چیز متفق علیه اند چنانچه
در موافقت آرمی آورده ولیکن چون سه ربع تیر در کمان آورده باشد
و یک ربع بیرون بوده پای چپ را هم بجنبانند و چون تمام تیر در آمده باشد
جانب تن نه میل کند و تیر بکشاید و اوستادان اهل هند این استاد
را رومی میگویند و یک لکی نیز گویند و این استاد منسوب است
باسحاق مغربی بدانکه لکت را استادان بر چند قسم بیان نموده اند
و اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که یکقدم باید زد و بعضی بر آنند
هر سه قدم باید زدن و بعضی گفته اند تا پنج قدم و لکت را بمقابل
چابک گفته اند هر چند که اسب جلد و تیز باشد چون چابک زنند زیاده
تیز جلدی کند همچنان لکت در تیزی تیر انداز هر چند که جلد و سخت باید

ولیکن بالکنت جلدی زیاده کند و اصل در لکت آنست که آواز چاشنی

کمان و آواز لکت هر دو متفق برخیزد و اگر موافق نباشد هیچ کار نباید ولیکن

آنست که چون تیر را تمام در آورده باشد پای چپ بردارد همانجا بقوت

تمام بزند و این را پای درمیان کوبند و سته لکتی آنست که در تنهائی

در آوردن تیر بجنبد و پای چپ را اندکی پیش نهد و پای راست را

بردارد و نزدیک پای چپ بقوت تمام آرد و باز پای چپ را بردارد

و بقوت بر زمین زند و هنر تمام درین آنست که جنبیدن و پای برداشتن

و پیش و پس داشتن بسکون و نرمی و حسن تمام بود تا شیرین نماید

و بعضی نیز اندازان این را عیب شمرده اند چنانچه بیان نموده خواهد شد

و بعضی نوع چهارم اسم وضع کرده اند و آنرا جلپیائی کوبند ولیکن بآن

سه شکل که معمول استاد آنست نتوان کرد و آن اینست

بلی بعض

بکن خفته پای که آن هست پیش ∴ نز انگشت دوم سوی ساق خویش ∴

همین فرق باشد میان دو پا ∴ بود گه یکی یکبدست جدا ∴ نماید مثل

چلیپا و دو پا ∴ نخیزد بوقت کشیدن ز جا ∴ بوقت کشش چون درای بتیر

همه بار بر پای پیشینه گیر ∴ بجای که اندر کشش ور شوی ∴ به پا پاشنه نه

تو زور قوی ∴ و باید که درین شکلها که گفته شده که پای چپ از کشیدن

کمان تا گشادن تیر بهیچ وجه از زمین برندارد و این عیب تمام است

چنانکه گفته اند ∴ بجای گشادن جوانی کزین ∴ مکن پاشنه خود جدا

از زمین ∴ که بر سستی پای زور کمان ∴ گواهی دهد عیب گیر اندازان ∴ میگوید

مولف ضعیف که بهترین استادها انچه فقیر تحقیق کرده است که راست

ایستاده پای چپ را پیش نهد و پای راست را عقب چنانچه مفاصله

میان قدمین یکدست با کمتری زیاده باشد و اندکی پای چپ را خم دهد

چنانکه بارتن بر پای چپ باشد و نیز انگشت پای چپ را مقابل پاشنه نگذارد
و قدری بر پای راست تیر فرود آید چنانکه در استاد طاهر بلخی سابق
گفته شد و این موضوعیست برای تیراندازی لیس که از پیوسته چهار
کمان بیندازد و اگر از پیوسته هفت کمان باز باده بیندازد و قد خود را راست
دارد و پاها را هیچ خم ندهد و این استاد را میانگی گویند و این اکثری
مناسب است از استاد طاهری فقیر آنچه از اخوان پناه میر نجیب الدین
سلمه الله تعالی و ایشان آنچه استادی شیخ میر محمد سهرندی استماع
یافته و ایشان از میان الهداد خان و ایشان از حضرت میر کلنگ
گوکهر قوم است
قدس سره و نیز اغره دیگر که در سلسله میر بودند تحقیق نموده است که بهترین
استاد برای کشیدن کمان زور استاد میانگیست و دیگر باید دانست
که بعضی تیراندازان گفته اند که راست بایستد و میان قدمین تفاوت نیم گز دارد

دوام

و تمام بار تن را بر هر دو پای مساوی دارد و برابر بایستد چنانچه برای نماز
می ایستند و نشانه برابر سر انگشت پای چپ بدارد و بعضی برابر خنصر پای
چپ میدارند و در نشستن و برخاستن برابر باشد تا زیبا نماید و این
قواعد تا که از استاد نه بیند بوجه احسن بدست نخواهد آمد و ما توفیقی الا
بالله کلمهٔ چهارم در بیان کششهای کمان و آنچه بدان تعلق دارد
مشتمل است بر سه جزء جزء اول در بیان کششهای کمان و آنچه بدان
تعلق دارد بدانکه لفظ کشیدن وضع شده است برای کشیدن کمان
امّا باین قسم که اول نشر الطی که مذکور شد کمان را در دست گرفته بنحوی
بکشد که چنانچه دلو بزرگی را دو کاو بسته آب میکشند خوب نگاه نماید
که خروج آن چگونه در گردش می آید و ریسمان دلو پر از آب بچه چرخ
چه قسم بتنهائی میرود تا دلو کشیده میشود بهمان وضع باهستگی تیر را

درکشش آرد و لفظ کشیدن هرچه بران کشیدن صادق آید آنرا کشش
گویند چون درینجا مذکور تیراندازیست از کشیدن کشش کمان و تیر مراد
و کشش را اوستادان بچند قسم بیان نموده اند چنانچه دو قسم فقیر مولف
نیز آورده است یک قسم بیان نموده شد و قسم دیگر آنست که بعد
از وصل دفعةً واحدةً گر از تندی کشش آن ببندد معلوم
نتواند کرد که فاعل این فعل چه کرده آنرا به تندی سر دادن بدلو
بعد از خالی نمودن از آب که سر میدهند و بچه جلدی از بالای چرخ
دلو فرو میرود و این کشش را ازان اخذ نماید و بان سرعت و جلدی
کمانرا در کشش آورده سر دهد ظاهرا صورت اول برای لازم کشیدن
و صورت ثانی برای تیراندازی و دیگر در رساله هدایت الرامی
آورده کشش را اوستادان بسیار نوع بیان کرده اند چنانچه ابروکش

و بناگوشی

و بناگوش و شاربی و زنجی و آخرکی و کتفی و سینانی اما اکثر استادان
انچه پسندیده اند درین مختصر ذکر کرده آید اما بناگوش و شاربی
و آخرکی اما بناگوشی آنست که برابر گوش بکشد یعنی اگر کشش تمام
شود شست به بناگوش رسد و درین کشش چون تیر تمام در آید شست
و نظر موافق نشانه باشد و نشانه نیکو سره کرده و تیر این کشش جلد رود
و بسیار بدوزد و شاربی آنست که برابر سبلت کمان را بکشد و این کشش
زیباست و اهل هند اکثر بهمین کشش تیر می اندازند و این را بروت
کش مینامند و آخرکی آنست که برابر کتف استخوان آخرکی کشد و این کشش دراز
باشد و تیر درین کشش تیر جلد رود و بسیار بدوزد و چنانچه عزیزی میگوید
بیت کشش چون موافق بود بر کله ؛ چو عامست ازین کرد تو کله
ولی خواص بالائی آخرکه هست ؛ کسی کین کشش دارد او بر زهست ؛ و هیتهای

کشش بدانکه چون خواهد که کمان را بکشد از ان سه شکل کرفتن قبضه کمان

که بالا ذکر یافته است بیک شکلی بکیرد دست چپ را براد و دراز کند چنانچه

قبضه کمان مقابل استخوان آخر که چپ تیرانداز باشد و مشت را برابر کتف

دارد چنانکه از کتف بالا و زیر و راست و چپ نباشد و مرفق دست

کشش را درست دارد بدانکه نوک مرفق دست کشش با تمام کتف چنان

بقوت و بزور بردارد که گویا که آنقدار دست یک وصل استخوانست

تا وقت کذارش و رها شدن تیر با ستواری بحالت اصلی باشد

و مرفق دست مذکور با مرفق دست قبضه که حمله یکبعد دست سبب بهم آمدن

کرویده از جانب پشت خود بر سیمان اگر شخصی به پیماید بقدر تار مویی پشت

و بلند نشود و این بر سبیل مبالغه است اگر مرفق مذکور بلند باشد

تیر سر بلند به نشانه میرود و تیر بخاک نوده سر بلند خواهد نشست

اکر مرفق

اگر مرفق مذکور مایل بسافل خواهد بود تیر مذکور بنشانه ننشیند و بلند

ناحد نوک تیر بامر فوق و فاقگاه بجدی برابر باید که بقدر تار موی

و بلند بجانب یمین یسار اصلا تفاوت نداشته باشد و اگر مرفق دست

شست بجانب یمین برآید تیر شست مایل براست رود و سوراخ در

توده گشاده شود هرگاه مرفق راست مایل بچپ خواهد شد تیر نیز مایل بچپ

خواهد افتاد و در بستن مرفق تیر نیز مایل به پستی می افتد و از سستی کفچه تیر

اواز کند و بسبب سستی مرفق راست سوراخ تیر گشاده مینماید اگر مرفق یا سخگاه

استخوان بند زیر پنبه یعنی بندپنجه مایل بجانب راست باشد تیر به سنو

مذکور میل بطرف راست نماید و قس علی هذا فی جمیع الامور هر جز ویکه

ست باشد بسبب سستی همان رکن علت معلول خود خواهد شد

زه بنشیند

پس با دو انگشت ابهام و سبابه زه را بگیرد چنانکه در خمگاه میانه ابهام

و بعضی بسر انگشتان مذکور کمان را میکشند و این عیب است و آرنج
راست را برابر انگشتان که بآن زه گرفته است بدارد چنانکه سر آرنج
بالاتر و پایین‌تر از انگشتان نشود چنانکه گوید بکن شست با شست
و آرنج راست یکی از کم و بیش کردن خطاست و این مقدمات را اگر
بقید قلم آورده که از آنکه ره نغمه ره که باید داشتن این چیزها واجب
و نظر را بر قبضه و مجرای تیر بدارد تا نظر هم ضبط شود و در رساله سهم المراد
آورده که در کشیدن تیر اختلاف است بعضی میکشند تا آنجا که دست
برسد یعنی تا سر دوش و بعضی میکشند تا آخر استخوان ریش که تیر از
میانه دو لبش میگذرد و بعضی میکشند تا زنخ و بعضی میکشند تا
پستان راست اکنون کشیدن تا سر دوش مذهب قدماست
و بهرام و شاپور بر این بوده اند بواسطه آنکه تیر ایشان دراز بود

و ابن مقدم

و این قسم کشش برای اهل حصار و قلعه خوبست و کشیدن تا آخر استخوان
ریش مذهب اسحاق و غیره است از برای رکت اندازی و نشانها
این کشش بهترست و آفتش کمتر و آن دو شق دیگر هیچ نیست و نمایند
دانایان این فن است و در رساله لوافیت الرمی آورده که کشش
کمان بر چهارده قسم است اول بروت کش دوم ریش کش سیوم
زنخ کش چهارم آخرک کش پنجم کتف کش ششم سینه کش هفتم بناگوش
کش هشتم ابرو کش نهم بغلی کش دهم همواره کش یازدهم مساوی
کش دوازدهم محرف کش سیزدهم رجل کش چهاردهم لازم
کش که آنرا کشش لاذمی گویند اول بروت کش و آن آنست
که موضع فاق با کنجه و مرفق و قبضه بیک و تیره برابر بروت باشد
نه پست و نه بلند آید دوم ریش کش و طریقه آن آنست که از زنخ لغد

بند انگشت بست درکشش آرد سیوم زنخ کش و طریقه آن آنست که کفچه
دست با حد نوک تیر و تخت و قبضه و جای گرفت زه برابر و مساوی
بود بجای زنخ در کشش تا هنگام سر دادن تیر چهارم آخرک کش و آن آنست
که بدستور مذکور برابر استخوان آخرک درکشش آرد تا هنگام سر دادن
از موضع معهود نگذارد و استخوان آخرک آنست که بر سر بند کتف میباشد
لهذا این کشش را باین اسم موسوم ساختند پنجم کتف کش و آن آنست
که بدستور مذکور موضع کشش با فاقگاه و کفچه در فن خویش با نوک تیر
و تخت تا زمان گذاریک و تیره باشد و بکتف خود نگاه دارد و کتف
شانه را گویند و فرق میان کتف کش و آخرک کش آنست که کتف
ست تر از استخوان آخرکست و آنچه از حد آخرک درگذرد و از بغل
بالاتر باشد آنرا کتف گویند ششم سینه کش و رد بدان آنست که بدستور

مذکور

مذکور از وقت شروع کشش تا هنگام گذارد دست کفچه با نوک تیر و
قبضه برابر نوک پستان آید تا که تیر گذاشته شود هفتم بناگوش کشش
ست و آن آنست که برابر پره گوش بکشد یعنی اگر کشش تمام شود
موضع گرفت زه به بناگوش رسد و درین قسم چون تیر تمام بحد کشش
آید نظر بر نشانه داشته میشود و تیر خاکی و برتاب و آنچه تیر اندازی
بلند باشد ازین قسم کشش میتوان انداخت که بسیار جلد و صاف
پیکان تیر میرود هشتم ابروکش ست و روبه آن آنست که شست و فاق
برابر ابرو برسد و مرفق را برابر فاق نگاه دارد نهم کشش بغلی است
و طریقه آن آنست که شست یا فاق به بغل برسد و این معیوب است مگر
در جای ضرورت اختیار کرده اند دهم هموار کشش است و طریقه
آن آنست که موافق نشانه مقابل شده بهمواری بکشد و کفچه با مرفق دست خویش

مساوی داشتن و به نرمی کشیدن یازدهم کشش مساویست و آن
آنست که در وقت تیر اندازی هر دو گوشه کمانرا برابر و مساوی داشتن
و این برای کز اندازی کوفته موضوعست دوازدهم کشش محرفست
و طریقه آن آنست که برای انداختن تیر کز بر هوا یا بر شاخ درخت کمانرا
محرف نموده کشش کرده میشود و این را در اصطلاح تیر اندازان محرف گویند
باید دانست که میل گوشهٔ بالائین کمان بسوی سینه تیرانداز باشد سیزدهم
کشش رجلیست که قبضه در پابند نموده کشش مینماید و صورت آن
کمان غیر کمانهای مروجست و اگر جا مذمت آن کمان بسیارست
و آن کمان مانند کلیل میشود خواه در شکم آن شاخ وصل کنند یا
از چوب بانس فقط باشد و جله آنرا از روده کنند یا از پوست
نی و آنرا در هندی کمشه گویند چهاردهم کشش لازمیست و لازم برای داشتن